

تناقض بین دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل مطالعه موردی: بحران اوکراین و جدایی کریمه از آن کشور

زانیار عبدالی

کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

امیر نیاکوئی^۱

دانشیار علوم سیاسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۱۲/۱۷)

چکیده

دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی از مهم‌ترین اصول بنیادین حاکم بر نظام جهانی است که از طرق مختلف از جمله منشور سازمان ملل متحد، میثاق حقوق بشر سال ۱۹۶۶ سازمان و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری تصریح شده است. با گذشت زمان و بروز تحولاتی در عرصه بین‌المللی تعارض میان دو اصل مذکور بیش از پیش آشکار شده است. این موضوع که آیا گروهی از مردم که به سبب تعلقات زبانی، نژادی یا قومی از بقیه ساکنان یک کشور متمایزند، حق جدا شدن از آن کشور را دارند یا نه، موضوعی بحث‌انگیز در حقوق بین‌الملل است. مطالعه تحولات اوکراین نشان می‌دهد صدور یکجانبه استقلال و پیوستن آن به روسیه در منطقه کریمه در تعارض آشکار با حاکمیت ملی اوکراین قرار گرفته است. پرسش مطرح شده در این مقاله این است که تحولات اوکراین و جدایی کریمه از آن از نظر حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی چه جایگاهی دارد؟ در این مقاله با بررسی رویه دولت‌ها به ویژه لوایحی که در قضیه رأی مشورتی کوزوو در سال ۲۰۰۹ به دیوان بین‌المللی تقدیم شد، به تبیین و بررسی جدایی کریمه از اوکراین با توجه به سه رهیافت، ممنوعیت مطلق جدایی یکجانبه، فقدان حکم ممنوعیت جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل و دکتترین جدایی چاره‌ساز پرداخته و تلاش می‌شود تعارض میان دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل تحلیل و واکاوی شود.

واژگان کلیدی

بحران اوکراین، حق تعیین سرنوشت، حق حاکمیت ملی، دیوان بین‌المللی دادگستری، حقوق بین‌الملل.

مقدمه

در سوم اسفند ۱۳۹۲ بعد از اعتراضاتی گسترده، وضعیت داخلی اوکراین دچار بحرانی عمیق شد، طوری که کاخ ریاست‌جمهوری توسط معترضان اشغال شد و "ویکتور یانوکویچ" رئیس‌جمهور طرفدار روسیه فرار کرد. پس از این بحران روسیه به بهانهٔ محافظت از روس تباران شبه‌جزیرهٔ خودمختار کریمه، این منطقه را اشغال کرد. مداخلهٔ نظامی روسیه در اوکراین پس از انقلاب مردم اوکراین در سال ۲۰۱۴ و برکناری رئیس‌جمهور، ویکتور یانوکویچ رخ داد. این مداخلهٔ نظامی در کریمه در جنوب شرقی اوکراین واقع در دریای سیاه و سپس در مناطق شرقی اوکراین رخ داد (زمانی و نیکوی: ۱۳۹۰). این واقعه به بحرانی بین‌المللی تبدیل شد که فضای دیپلماسی را تحت تأثیر قرار داد؛ از یک طرف آمریکا و اروپا از معترضان حمایت می‌کردند و از طرف دیگر، روسیه که منافعش در اوکراین به خطر افتاده بود، درصدد حفظ منافع خود بود. همه‌پرسی برای جدایی از اوکراین و پیوستن به روسیه در شبه‌جزیرهٔ کریمه در ۲۵ اسفند ۱۳۹۲ آغاز شد، این در حالی بود که روس تبارها بیش از ۶۰ درصد جمعیت کریمه را تشکیل می‌دهند! در همه‌پرسی کریمه از رأی‌دهندگان سؤال شده بود که آیا مایل‌اند این جمهوری خودمختار به روسیه ملحق شود یا بازگشت به وضعیت پیش از قانون اساسی سال ۱۹۹۲ اوکراین را ترجیح می‌دهند؟ در پی شمارش آرای ریخته‌شده به صندوق‌ها در همه‌پرسی بحث‌انگیز کریمه، مقام‌های انتخاباتی اعلام کردند که بیش از ۹۵ درصد رأی‌دهندگان به نفع پیوستن به روسیه رأی داده‌اند. در این خصوص این سؤال مطرح می‌شود که آیا به موجب حقوق بین‌الملل، گروه‌های قومی یا ملی می‌توانند به‌صورت یکجانبه از دولت مرکزی جدا شوند یا خیر؟ در این پژوهش تلاش می‌شود تا از منظر مقررات حقوق بین‌الملل، به پرسش‌های زیر پرداخته شود: در جامعهٔ بین‌المللی و حقوق بین‌الملل، ادعای بهره‌مندی گروه‌های ملی و قومی از حق جدایی‌طلبی چه جایگاهی دارد؟ و تحولات اوکراین و جدایی کریمه از نظر حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی چه وضعیتی دارد؟ در این نوشتار فرض بر آن است که وجود یا نبود حق جدا شدن در حقوق بین‌الملل، ارتباط مستقیمی به نظام‌های فدرال یا بسیط در کشورها ندارد. با بررسی رویهٔ دولت‌ها به‌ویژه لویجی که دولت‌ها در قضیهٔ رأی مشورتی کوزوو در سال ۲۰۰۹ به دیوان بین‌المللی تقدیم کردند، می‌توان به سه رهیافت در این زمینه اشاره کرد. گروهی از دولت‌ها (کشورهای آسیایی، آفریقایی و برخی دولت‌ها اروپایی) بر این اعتقاد بودند که خارج از وضعیت استعماری، هیچ‌گونه حقی برای جدایی یکجانبهٔ گروه‌های ملی و قومی وجود ندارد و حقوق بین‌الملل معاصر بنابر اصول حاکمیت و تمامیت ارضی، هر گونه تلاش یکجانبه برای تجزیهٔ دولت‌ها را نامشروع می‌داند. از سوی دیگر، برخی دولت‌ها (اغلب کشورهای غربی و آمریکا) بر این اعتقاد بودند که در حقوق بین‌الملل معاصر

هیچ‌گونه حکمی مبنی بر ممنوعیت جدایی یکجانبه وجود ندارد، مگر آنکه موجودیت واحد تازه استقلال‌یافته ناشی از کاربرد غیرقانونی زور باشد. در رهیافت سوم، گروهی دیگر از دولت‌ها معتقدند که حقوق بین‌الملل علی‌الاصول جدایی یکجانبه را نامشروع می‌داند، مگر آنکه معلوم شود که حقوق بنیادین گروه مربوط به صورت وسیع نقض شده باشد یا حکومتی وجود دارد که نماینده تمام مردم متعلق بدان سرزمین نیست و آنان مورد حمله مسلحانه آشکار حکومت مرکزی قرار گیرند. (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۱) در این پژوهش به بررسی بحران شرق اوکراین و جدایی کریمه از آن کشور با استفاده از این سه رهیافت پرداخته می‌شود.

مفهوم جدایی و مبانی جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل

برخی جدایی را ایجاد یک دولت از طریق توسل یا تهدید به زور بدون رضایت دولت حاکم پیشین می‌دانند. اما برخی جدایی را به مثابه ایجاد موجودیت مستقل جدید از طریق جداسازی بخشی از قلمرو و جمعیت یک دولت موجود بدون رضایت آن دولت و همچنین به منظور ادغام آن موجودیت در دولت دیگر تعریف می‌کنند. گروهی نیز با اشاره به استعمارزدایی معتقدند که جدایی طلبی به منزله موضوعی از حقوق بین‌الملل می‌تواند پذیرفته شود. گروهی در مخالفت با جدایی طلبی آن را همچون جرمی بین‌المللی یا احتمالاً نقض یک قاعده امری بین‌المللی به شمار می‌آورند. اغلب دولت‌هایی که به صورت یکجانبه اعلام استقلال می‌کنند، در اعلامیه خود به حق تعیین سرنوشت اشاره کرده و این حق را مبنای تشکیل کشور مستقل قلمداد می‌کنند (میرعباسی و میرکلانی، ۱۳۹۱: ۱۳۸).

بررسی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل

در این زمینه که آیا به موجب مقررات حقوق بین‌الملل، گروه‌های قومی یا ملی می‌توانند به صورت یکجانبه از دولت مرکزی جدا شوند یا خیر، میان حقوق‌دانان بین‌المللی اختلاف نظر زیادی وجود داشته است. اما در دهه ۱۹۹۰ میلادی، بررسی موضوع جدایی کبک از کانادا و ادعای جدایی کاسامانس از سنگال در کمیسیون آفریقایی حقوق بشر، سبب شد تا رویه قضایی هرچند محدودی برای مطالعه عینی موضوع نزد حقوق‌دانان ایجاد شود. نقطه عطف در این زمینه، صدور رأی مشورتی دیوان بین‌المللی در قضیه «انطباق اعلامیه یکجانبه استقلال کوزوو با مقررات حقوق بین‌الملل» بود.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ ۸ اکتبر ۲۰۰۸ با تصویب قطعنامه ۶۳/۳ از دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضای صدور رأی مشورتی بدین ترتیب کرد: «آیا صدور اعلامیه یکجانبه استقلال از سوی نهادهای موقت دولت خودگردان کوزوو منطبق با مقررات حقوق

بین‌الملل است». دیوان بین‌المللی دادگستری نیز از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی درخواست کرد تا مطابق ماده ۶۶ اساسنامه دیوان، اطلاعات مربوط را حداکثر تا تاریخ ۱۷ آوریل ۲۰۰۹ (۲۸ فروردین ۱۳۸۸) در اختیار دادگاه قرار دهند. در پاسخ به درخواست دیوان بین‌المللی دادگستری، سی‌وپنج دولت از جمله جمهوری اسلامی ایران ظرف مهلت قانونی (نظرهای کتبی لوایح)^۱ خود را نزد دفتر دیوان به ثبت رسانیدند که از این مجموع بیست‌ویک دولت قبلاً استقلال کوزوو را به رسمیت شناختند و چهارده دولت نیز کوزوو را شناسایی نکردند (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۱).

اولین بار بود که برخی دولت‌ها، به‌صورت رسمی نظریات حقوقی خود را در این مورد منتشر کردند. به‌عبارتی دقیق‌تر، نظریات دولت‌ها برای اولین بار به‌صورت جامع و منسجم تنظیم شد، درحالی‌که موضع دولت‌ها قبلاً به‌صورت موردی و در واکنش به اعلام استقلال برخی مناطق تجزیه‌طلب اعلام می‌شد و اغلب نیز تنها به اعلام موضع در آن مورد خاص محدود می‌شد. اهمیت مطالعه این لوایح با توجه به این واقعیت مضاعف می‌گردد که برای اولین بار تمام اعضای دائم شورای امنیت، نظر حقوقی خود را در قالب لوایح در درخواست رأی مشورتی خطاب به دیوان بین‌المللی دادگستری منتشر کردند (www.icj-cij.org). با بررسی رویه دولت‌ها به‌ویژه لوایحی که دولت‌ها در سال ۲۰۰۹ به دیوان بین‌المللی در قضیه رأی مشورتی کوزوو تقدیم کردند، می‌توان به سه رهیافت در این خصوص اشاره کرد. ابتدا سه رهیافت مذکور به‌اختصار توضیح داده می‌شوند و سپس موضع دیوان بین‌المللی را در این زمینه بررسی خواهیم کرد. در لوایح دولت‌ها، سه رهیافت و دیدگاه در خصوص جایگاه حق تعیین سرنوشت خارجی در زمینه غیر استعماری مطرح شد.

طرفداران حق حاکمیت ملی

از سی‌وپنج دولتی که لایحه خود را به دیوان بین‌المللی دادگستری تحویل دادند، اغلب دولت‌های در حال رشد در ردیف دولت‌هایی قرار داشتند که با جدایی یکجانبه در وضعیت‌های غیراستعماری به‌صورت قاطع اعمال مخالفت کردند. علاوه بر صربستان که مخالفتش با استقلال کوزوو آشکار بود، کشورهای آمریکای لاتین (برزیل، آرژانتین، بولیوی و ونزوئلا)، کشورهای آسیایی و آفریقایی (چین، مصر، لیبی و ایران) و برخی کشورهای اروپایی (قبرس، اسپانیا، آذربایجان و رومانی) از تئوری ممنوعیت کامل جدایی یکجانبه پشتیبانی کردند و بر این نظر بودند که مقررات حقوق بین‌الملل جدید به هیچ بهانه‌ای به قسمتی از سرزمین یک دولت اجازه نمی‌دهد که بدون رضایت دولت مادر از آن کشور جدا شود و بر این نظر

بودند اصل تمامیت ارضی حتی در موارد نقض شدید مقررات حقوق بشر قابل تعرض نیست. این دسته از دولت‌ها، بر این نظر بودند حقوق بین‌الملل در خصوص مسئله تشکیل دولت حاوی حکم است و تشکیل دولت جدید موضوع حقوقی است. در مواردی نیز که خارج از وضعیت استعماری، قسمتی از سرزمین دولت حاضر و مستقل به دنبال جدایی از آن کشور و تشکیل دولت مستقل برمی‌آید، حقوق بین‌الملل با تشکیل دولت جدید مخالفت کرده است. دولت‌های مذکور، نظریه خود را اغلب با دلایل و استناداتی توجیه کردند که تمامی این احتیاجات را می‌توان در چند محور ذیل خلاصه کرد:

الف) ناهمخوانی جدایی یکجانبه با اصول حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها

مخالفان اعلام یکجانبه استقلال کوزوو بر این نظر بودند که این عمل با مقررات در خصوص حقوق بین‌الملل به خصوص اصل تمامیت ارضی دولت‌های مستقل مغایر است ((Written Statement (WS). حق حاکمیت ملی به عبارات مختلفی در سه بند از ماده ۲ منشور ملل متحد که به اصول حاکم بر روابط بین‌الملل اختصاص یافته، مورد تصریح و تأکید قرار گرفته است. بند ۱ این ماده از اصل برابری حاکمیت کلیه اعضای سازمان ملل به صراحت یاد کرده است و بند ۴ نیز در جهت حفظ حاکمیت کشورها از کلیه اعضا خواسته تا در روابط بین‌الملل خود از تهدید به زور یا به‌کارگیری آن علیه «تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی» هر دولتی یا هر روشی دیگری که با اهداف سازمان ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری کنند. به موجب بند ۷ نیز ملل متحد مجاز نیستند به استثنای مسائل مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در اموری که اساساً در قلمرو و صلاحیت داخلی کشورها قرار دارد، دخالت کنند (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۰۱-۱۰۰). در صورت پذیرش حق جدایی در حقوق بین‌الملل، اصل تمامیت ارضی دولت‌ها فاقد ارزش خواهد شد. به باور این کشورها، احترام به تمامیت ارضی دولت‌ها، اصل مهم و بنیادین در حقوق بین‌الملل و زیربنای روابط بین‌الملل است. برای مثال دولت‌های ایران و روسیه تأکید داشتند که حفظ تمامیت ارضی دولت‌ها، بنیادی‌ترین اصل در حقوق بین‌الملل است (WS Islamic Republic of Iran.WS Russia). منظور از اصل تمامیت ارضی، پشتیبانی از اساس یک دولت - سرزمین - است که به سبب آن هر نوع تغییر در حاکمیت ارضی یک دولت باید مطابق مقررات حقوق بین‌الملل باشد (WS Romania.WS Argentina).

تأکید بر حق حاکمیت ملی در کنوانسیون‌های بین‌المللی نیز تکرار شده است. ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۳۳ مונته‌ویدئو در مورد حقوق و تکالیف دولت‌ها، دولت را با مشخصات ذیل تعریف می‌کند: «دولت به‌عنوان تابع حقوق بین‌الملل باید دارای جمعیت دائمی، سرزمین معین، حقوق و حاکمیت باشد. به این ترتیب حاکمیت یکی از ویژگی‌های اصلی دولت در عرصه روابط بین‌الملل و عنصر تکمیل‌کننده دیگر شرایط است که از سه عنصر اصلی استقلال

سیاسی، خودمختاری داخلی و تمامیت ارضی تشکیل شده است. با گذار از تعریف دو عنصر اول به بعد ارضی و سرزمینی حاکمیت می‌رسیم که بیانگر اقتدار و صلاحیت انحصاری و کامل یک دولت نسبت به تمامی اشخاص، اموال و اشیایی است که در قلمرو آن یافت می‌شود» (نوزانی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۲).

ب) اصل حق خودمختاری

هرچند اصل خودمختاری اصل مهم در حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌رود، تنها در حوزه محدودی اعمال می‌شود. این امر در رویه دولت‌ها در سال ۱۹۴۵ و در حقوق بین‌الملل الزام‌آور تأیید شده است. در این زمینه برخی دولت‌ها به نظریه‌های مطرح‌شده حقوقی استناد کردند. جیمز کرافورد بر این نظر می‌باشد: «اصل خودمختاری در خارج از زمینه استعمارزدایی، حق جدایی یکجانبه از دولت‌های مستقل کنونی را ایجاد نمی‌کند» (Crawford, 2006: 415) روزالین هیگینز نیز نوشته است: معنی جدایی طلبی به بهره‌مندی در حال پیشرفت مردم به حق تعیین سرنوشت در دوران پسااستعماری، ارتباطی ندارد (Higgins, 2003: 36). آنتونیو کاسسه می‌گوید: اصل حفظ تمامیت ارضی دولت‌های مستقل کنونی امری مقدس شمرده می‌شود (Cassese, 1995: 112). کریستین توموشات نیز می‌نویسد: چارچوب دولت‌های موجود نباید در هیچ حالتی تغییر کند (Tomuschat, 1993: 11). خودمختاری ماهیتی متفاوت از حق به اصطلاح جدا شدن دارد. اعمال حق تعیین سرنوشت به معنای نابودی با خدشه زدن به حاکمیت و تمامیت ارضی دولت‌ها تفسیر نمی‌شود (written tatement, china and Egypt).

ج) نپذیرفتن جدایی یکجانبه

در بند ۴ بیانیه سازمان ملل متحد که طی قطعنامه ۵۵/۲ در اجلاس پنجاه و پنجم سازمان ملل متحد در سپتامبر ۲۰۰۰ به تصویب رسید، اشاره شده است: «ما می‌خواهیم که صلحی عادلانه و پایدار را در سراسر جهان ب اساس اهداف و اصول منشور ایجاد کنیم. ما خود را به حمایت از تمامی تلاش‌ها متعهد می‌دانیم که برابری حاکمیت دولت‌ها، احترام به تمامیت ارضی دولت‌ها و استقلال سیاسی آنها، حل و فصل اختلافات با ابزار مسالمت‌آمیز و رعایت اصول عدالت و حقوق بین‌الملل، حق خودمختاری مردمی که تحت سلطه استعماری و اشغال خارجی هستند، عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، احترام به حقوق برابر برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب و همکاری بین‌المللی در حل و فصل مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا بشردوستانه بین‌المللی مقرر می‌دارد» (WC Bolivia, WS Iran). دولت‌هایی که معتقد به ممنوعیت مطلق جدایی طلبی در وضعیت‌های غیر استعماری بودند، به رویه شورای امنیت نیز در تأیید نظر خود

استناد کردند. آنان مدعی بودند که شورای امنیت در قطعنامه‌های متعددی بر لزوم حفظ تمامیت ارضی دولت‌ها در مخاصمات داخلی و شورش‌های تجزیه‌طلبانه تأکید کرده است.^۱

د) استناد به اسناد منطقه‌ای

دولت‌ها به برخی اسناد منطقه‌ای نیز اشاره کرده‌اند که بر ضرورت رعایت اصل تمامیت ارضی تأکید کرده است. در این زمینه به بیانیه نهایی کنفرانس هلسینکی ۱۹۷۵ استناد می‌کنند. در این بیانیه اشاره شده است که دولت‌های شرکت‌کننده به حق برابر و تعیین سرنوشت مردم که همواره موازی با اهداف و اصول منشور ملل متحد و دیگر مقررات حقوق بین‌الملل از جمله رعایت تمامیت ارضی دولت‌ها اعمال شود، احترام می‌گذارند (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۱).

ه) استناد به رویه دولت‌ها

دولت‌هایی که به کتاب کرافورد استناد می‌کنند مدعی بودند که از سال ۱۹۴۵ هیچ دولتی که بدون تمایل و خواست دولت جانشین به صورت یکجانبه جدا شده باشد، به عضویت سازمان ملل متحد درنیامده است. لایحه دولت چین، به نظر رسمی وزارت خارجه انگلیس استناد می‌کند که در پاسخ به پرسش کتبی مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۸۳ مجلس عوام انگلیس که آیا سوماتی تبارهای مقیم سرزمین اتیوپی از حق تعیین سرنوشت برخوردارند یا خیر؟ سازمان ملل پاسخ داد: «در سازمان ملل متحد به صورت وسیع پذیرفته شده است که حق تعیین سرنوشت به هر گروه مجزا یا تقسیم‌بندی‌های فرو سرزمینی در چارچوب یک کشور، حق جدا شدن از دولت و مختل نمودن تمامیت ارضی یا وحدت سیاسی دولت حاکم مستقل را نمی‌دهد (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۱).

و) استناد به مصوبات نهادهای شبه قضایی بین‌المللی

دولت‌های طرفدار ممنوعیت مطلق جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل به نظریات نهادهای شبه‌قضایی بین‌المللی نظیر کمیته حقوق بشر، کمیته رفع تبعیض نژادی و کمیته بادیتر استناد کردند. گروهی از دولت‌ها نوشتند که کمیته حقوق بشر، تمایز میان حق تعیین سرنوشت مردم و حقوق تحت حمایت ماده ۲۷ را روشن کرده، به‌ویژه تأکید کرده است که حقوق حمایت‌شده در ماده ۲۷ تنها توسط افراد و نه مردمان اعمال می‌شود. بنابراین ماده ۲۷ هنگامی که در خصوص بند ۳ ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بیانیه استعمارزدایی، بیانیه

۱. در این زمینه، دولت‌ها به تصمیمات شورای امنیت در مورد کشورهای سومالی، جمهوری دموکراتیک کنگو، سودان، گرجستان، افغانستان، لبنان، قبرس، عراق و آذربایجان اشاره کردند.

روابط دوستانه قرائت می‌شود، مقرر می‌دارد که حمایت از حقوق بشر به طریقی انجام می‌گیرد که به اصل تمامیت ارضی خدشه‌ای وارد نشود (WS Egypt).

نبود حکم ممنوعیت جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل

این گروه از دولت‌ها بر این اعتقاد بودند که در حقوق بین‌الملل حکمی در مورد جدایی طلبی وجود ندارد یا به عبارت دقیق‌تر، حکمی در خصوص ممنوعیت جدایی موفق در نظام حقوق بین‌الملل دیده نمی‌شود و از این رو باید آن را مجاز تلقی کرد، چه آنکه دانمارک اعلام می‌دارد اصولاً هر عملی در حقوق بین‌الملل مجاز است، مگر آنکه وجود قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل قراردادی یا عرفی ثابت شده آن را ممنوع بداند. همچنان که این قاعده در قضیه لوتوس از سوی دیوان بین‌المللی دائمی دادگستری بیان شده است.

شایان ذکر است که مجاز بودن جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل در رهیافت اخیر به این معنا نیست که در حقوق بین‌الملل قاعده‌ای وجود دارد که خارج از وضعیت استعماری به گروهی جدایی طلب، «حق جدا شدن»^۱ از کشور پیشین اعطا کند، بلکه مفهوم آن دقیقاً این است که جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل، «ممنوع نیست»^۲ و به تعبیری دیگر، درست است که حقوق بین‌الملل اجازه جدا شدن (یکجانبه) نمی‌دهد، اما به این معنا و مفهوم نخواهد بود که جدا شدن را ممنوع بداند. پروفیسور فرانک می‌گوید در حقوق بین‌الملل، حق انقلاب کردن وجود ندارد، اما در همان حال، نبود حق مذکور به معنای ممنوعیت آن نیست. وی می‌گوید که لازم است میان مفاهیم «داشتن حق» و «مجاز بودن» تفاوت قائل شد.

دولت‌های مذکور معتقدند همان‌گونه که کمیته بادیتر کنفرانس یوگسلاوی خاطر نشان کرده است، اصول حقوق بین‌الملل شرایطی را تعریف می‌کند که به موجب آن، یک واحد، دولتی را تشکیل می‌دهد. اما تشکیل یا امحای دولت مسئله موضوعی بوده و اثر شناسایی دیگر دولت‌ها صرفاً اعلامی است. حقوق بین‌الملل این اقدام اولیه را تثبیت می‌کند (به همان شیوه‌ای که قوانین ملی، تولد فردی را ثبت می‌کنند)، اما قوانین و مقررات «شخص حقیقی» را ایجاد نمی‌کند. حقوق این موجودیت را ثبت می‌کند و آثار و نتایجی برای آن مقرر می‌کند، به این مفهوم که به صرف وجود آن و به محض آنکه به وجود آید، دولت از تمام حقوق و تعهداتی که حقوق بین‌الملل به دولت‌ها منتسب می‌کند، برخوردار خواهد شد. شرایط یا معیار ایجاد دولت می‌تواند موضوع تعریف حقوق قرار گیرد، اما اجرای آنها یک مسئله کاملاً موضوعی باقی می‌ماند که حقوق آن را در نظر می‌گیرد. حقوق بین‌الملل مشوق جدایی طلبی نیست، اما

1. Right to Secession

2. Is not Prohibited

جدایی موفقیت‌آمیز را می‌پذیرد و به واقعه روی داده توجه دارد، همچنان که در قضیه بنگلادش یا یوگسلاوی سابق دیده شد (WS France).

بدیهی است که جز در موارد استثنایی، دولت پیشین خواهان تجزیه خود نیست و در غالب موارد در پی آن است که با وسایل مسالمت‌آمیز یا با زور مانع تحقق آن شود، اما به‌عنوان یک اصل پذیرفته نشده است که حقوق بین‌الملل از دیدگاه دولت پیشین تبعیت کند، زیرا در غیر این صورت تمام موارد جدایی باید براساس حقوق بین‌الملل محکوم گردد، درحالی‌که این‌گونه نیست. به اعتقاد این دسته از دولت‌ها، علی‌الاصول حقوق بین‌الملل در زمینه مشروعیت جدایی موضعی بی‌طرف دارد یا ساکت است. در تأیید این نظر، در لوایح این گروه از دولت‌ها به نظریات علمای برجسته حقوق بین‌الملل استناد شده است. نظریات تعدادی از علمای حقوق در این بخش درج می‌شود:

جیمز کرافورد: جدایی طلبی در حقوق بین‌الملل نه قانونی است و نه غیرقانونی، بلکه یک عمل خنثی حقوقی است که حقوق بین‌الملل نتایج آن را تنظیم می‌کند (Crawford, 2006: 309).
لوترپاخت: حقوق بین‌الملل، شورش یا جدایی به قصد تحصیل استقلال را محکوم نمی‌کند یا در جای دیگری می‌نویسد: حقوق بین‌الملل برخی موقعیت‌ها و وضعیت‌ها را به‌عنوان منبع حق و تکلیف می‌شناسد که وضعیت‌های مذکور ناشی از اعمالی نیستند که حقوق بین‌الملل آن را ممنوع کند یا غیرقانونی بشناسد. بنابراین برای مثال، جدا شدن از دولت موجود هرچند ناقض قوانین دولت مربوط است، مغایر حقوق بین‌الملل نیست (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۱).

روزالین هیگینز رئیس سابق دیوان بین‌المللی دادگستری نیز دیدگاه مشابهی دارد. برخلاف نظریات سیاسی معاصر، حق تعیین سرنوشت به اقلیت‌ها مجوز جدایی نمی‌دهد، اما در حقوق بین‌الملل نیز قاعده‌ای وجود ندارد که جدایی یا تشکیل دولت جدید را ممنوع کند. اصل ثبات مرزها مقرر می‌دارد که دولت‌ها مرزهای استعماری به‌ارث‌رسیده را می‌پذیرند، اما این برای گروه‌های اقلیت هیچ تعهدی ایجاد نمی‌کند که بخشی از واحدی سیاسی باقی بمانند که با آنها بدرفتاری می‌کند یا در آن واحد احساس می‌کنند که نماینده‌ای (در قدرت) ندارند. در این صورت اگر آنها دولتی مستقل تشکیل دهند یا به دولتی از قبل موجود ملحق شوند، این واقعیت موجود همان‌گونه که فقدان آن نشان می‌دهد، از سوی جامعه بین‌المللی به‌خوبی شناسایی شده است (Higgins, 1994: 125).

اپنهایم: هرچند شورش متضمن نقض قوانین دولت مربوط است، صرف شورش علیه رژیم و تلاش برای سرنگونی حکومت آن کشور یا جدا شدن از آن کشور، ناقض مقررات حقوق بین‌الملل نیست (Oppenheim, 1992: 161-162).

از سوی دیگر گروهی از دولت‌ها بر این باور بودند که حمایت از تمامیت ارضی دولت‌ها تنها در حوزه روابط بین‌المللی قابل‌اجراست و علیه جنبش‌های تجزیه‌طلب اعمال نمی‌گردد.^۱ به عبارت دیگر، ادعا می‌شد که اصل تمامیت ارضی، وجود یک دولت یا سرزمین آن را در برابر تحولاتی که ریشه در روندی دارد که در چارچوب یک دولت به وقوع می‌پیوندد، حفظ نمی‌کند. در این زمینه در لوایح برخی از این دولت‌ها به نوشته‌های برخی علمای بزرگ حقوق بین‌الملل استناد شده است: خطاست اگر بگوییم جدایی‌طلبی ناقض اصل تمامیت ارضی دولت‌هاست، زیرا این اصل تنها در روابط بین‌المللی یعنی علیه دیگر دولت‌ها که ملزم به رعایت تمامیت ارضی همسایگان و عدم دست‌اندازی به سرزمین او هستند، اعمال می‌شود و این اصل در چارچوب مرزهای یک کشور اعمال نمی‌شود (Abi-Saab, 2004: 474).

بر این اساس ادعا شد که بند ۴ ماده ۲ منشور هیچ‌گونه ارتباطی با مشروعیت یا عدم مشروعیت جدایی‌طلبی ندارد، زیرا تجزیه‌طلبی، اغلب در چارچوب یک دولت اعمال می‌شود و بنابراین در حوزه قلمرو بند ۴ ماده ۲ منشور قرار نمی‌گیرد (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۱).

مدافعان نظریه عدم ممنوعیت جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل اظهار داشتند: روشن است که در حقوق بین‌الملل حق جدایی وجود ندارد، اما به همان میزان نیز روشن است که حقوق بین‌الملل جدایی را ممنوع نساخته است و در نتیجه بیانیه استقلال از سوی بخشی از جمعیت یک کشور غیرقانونی نیست (ws,czech). شایان توضیح است که دولت‌های طرفدار این رهیافت، بر این نکته اذعان داشتند که نمی‌توان مدعی بود که حقوق بین‌الملل همواره در خصوص چگونگی تشکیل دولت‌ها بی‌طرف است و ساکت می‌ماند، بلکه اگر تشکیل دولتی مسبوق به نقض قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل باشد، آن موجودیت سیاسی در نظام بین‌المللی قابل‌پذیرش نیست (بیات، ۱۳۹۶).

دکترین جدایی چاره‌ساز

شایان توضیح است که به صورت کلی بسیاری از دولت‌ها در لوایح خود به تقسیم‌بندی مصطلح میان حق تعیین سرنوشت داخلی و خارجی اذعان داشتند. حق تعیین سرنوشت در مفهوم داخلی آن بدان معناست که تمام ساکنان دولت‌های مستقل کنونی باید در چارچوب همان واحد، حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را اعمال کنند و حق تعیین سرنوشت خارجی به معنای حق تشکیل دولت مستقل است. امروزه بسیاری از حقوقدانان از تئوری جدایی جبرانی حمایت می‌کنند (Chipman, 1993: 151). به موجب این نظریه، اگر حکومت کشوری، حق موجودیت فیزیکی یا دیگر حقوق بنیادین گروه‌های اقلیت ملی، قومی و زبانی را

1. WS United Kingdom, para.905; WC Swiss, para.5; WC USA: 15; WC Albania, para.46 WC Author: 22

انکار کند و آنها را از مشارکت مؤثر در اداره امور کشور محروم سازد و به صورت سیستماتیک علیه آنان، تبعیض روا دارد، در این صورت حق جدایی از آن کشور و تشکیل دولت مستقل برای گروه تحت ستم فراهم خواهد شد.

طرفداران این رهیافت بر این نظرند که در نظام حقوق بین‌الملل، خارج از موارد استعمارزدایی، اشغال خارجی و توافق دوجانبه، حق جدایی و استقلال وجود ندارد و مردم علی‌الاصول باید حق تعیین سرنوشت سیاسی خود را با رعایت اصل تمامیت ارضی اعمال کنند و در نتیجه، این حق باید در چارچوب مرزهای بین‌المللی موجود اعمال شود، اما ادعا می‌شود در موارد بسیار خاص و استثنایی ممکن است حق تعیین سرنوشت سیاسی به حق تعیین سرنوشت خارجی بینجامد و بدین ترتیب در خارج از موارد استعماری نیز ممکن است برای بخشی از مردم یک سرزمین حق جدایی پدیدار شود که از آن به‌عنوان دکترین حق «جدایی چاره‌ساز» نام برده می‌شود (Crawford, 2006: 119).

پروفسور پله نیز با نقل قول از پروفسور آنتونیو کاسسه می‌گوید: اگر موجودیت مردمی درون یک کشور مورد ستم قرار گیرد، از حق جدا شدن بهره‌مند خواهند شد. پروفسور شاو نیز از این گفته حمایت می‌کند (belle & shaw).

در تأیید وجود این تئوری در حقوق بین‌الملل از جمله به قضیه جدایی جزایر آلاند استناد می‌شود. در سال ۱۹۲۰ کمیته بین‌المللی حقوقدانان توسط شورای جامعه ملل برای بررسی وضعیت حقوقی جزایر آلاند تأسیس شد. این کمیته سه‌نفره در پاسخ به این پرسش که آیا ساکنان سوئدی‌زبان جزایر آلاند می‌توانند از کشور فنلاند جدا شوند و به سوئد بپیوندند، جواب منفی داد، اما استدلالی را که برای رد این الحاقی ارائه داد، می‌توان در جهت تأیید نظریه جدایی مشروط دانست، زیرا کمیسیون از جمله اظهار داشت که فنلاند حقوق ساکنان جزایر آلاند را رعایت کرده و مردم این جزایر در این خصوص اظهار نارضایتی نکرده‌اند (Cassese Antonio). شایان ذکر است که مبنای اصلی این تئوری به ادعای حامیان آنها، بند آخر اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان کشورها براساس منشور ملل متحد است که در اکتبر ۱۹۷۰ در صحن مجمع عمومی به تصویب رسید (Declaration on principles of international law, 1970). حال و با توجه به سه رویکرد مذکور بهتر است به بحران اخیر اوکراین و دیدگاه‌های گوناگون حقوقی در خصوص آن پرداخت. با این حال گذاری کوتاه بر تاریخ سیاسی اوکراین از زمان استقلال تا بحران اخیر لازم است تا ابعاد سیاسی و بین‌المللی آن آشکارتر گردد... (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۱).

تاریخ اوکراین از استقلال تا بحران اخیر

مناطقى که میان روسیه و اروپای شرقی و حتى غربی قرار دارد، همواره موضوع تاریخ روابط بین‌الملل بوده‌اند؛ بدین معنی که رقابت قدرت‌های بزرگ اروپایی با روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ، همیشه سبب شده است که کشورهایی مانند لهستان، اوکراین، چک، اسلواکی و ... به‌طور اجتناب‌ناپذیری درگیر این رقابت‌ها شوند. پس از شکست ناپلئون در ۱۸۱۵، کشوری مانند لهستان همواره نقطه تعادل میان روسیه از یک سو و قدرت‌های اروپایی دیگر مانند اتریش، آلمان، فرانسه و انگلستان بود و در موارد زیادی به‌منظور برقراری موازنه، کشوری مانند لهستان میان قدرت‌های بزرگ به‌ویژه روسیه و اتریش تقسیم می‌شد. این وضعیت در سراسر قرن نوزدهم و تا آغاز جنگ جهانی دوم وجود داشت، به‌گونه‌ای که حمله آلمان به لهستان سبب برهم خوردن توازن قوا در اروپا شد و جنگ جهانی دوم و نتایج متعاقب آن را در پی داشت. پس از پایان جنگ دوم و آغاز جنگ سرد وضعیت کاملاً متفاوت شد؛ بدین معنی که اروپای شرقی به بخشی از قلمرو روسیه تبدیل شد و از این‌رو نقطه تعادل میان غرب و شوروی در آلمان غربی، ایتالیا و ترکیه بود. با پایان جنگ سرد و در دهه ۱۹۹۰ که روسیه درگیر مسائل داخلی خود بود، به‌ظاهر کشورهای اروپای شرقی دیگر از شر رقابت قدرت‌های بزرگ خلاص شدند و به استقلال رسیدند و آن تنگنای تاریخی پایان یافت. اما این‌گونه نبود. به محض بازیابی توان روسیه از یک سو و گسترش ناتو و اتحادیه اروپا به‌سوی شرق از سوی دیگر، بار دیگر کشورهای حد واسط اروپا و روسیه در اروپای شرقی در دیپلماسی‌ها برجسته شدند. هرچند روسیه از محدوده‌ای که قلمرو شوروی سابق بود و شامل آلمان شرقی نیز می‌بود، عقب نشست، اما همانند قرن نوزدهم نمی‌توانست نسبت به نگاه مناطق و کشورهای که با روسیه دارای مرز بودند و خارج نزدیک آن به حساب می‌آمدند، به غرب و آمریکا بی‌تفاوت باشد. یکی از این کشورها اوکراین بود که سودای اروپایی شدن و عضویت در ناتو را داشت. از طرفی جریانی در داخل با این میل و خواست مخالف بودند و روسیه را متحد بهتری می‌دانستند. عدم اجماع میان جریان‌های سیاسی اوکراین درباره جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور (غرب‌گرایی یا روسیه‌گرایی) سبب آغاز بحران اوکراین شد. اما این همه ابعاد بحران نبود. بخش مهمی از بحران اوکراین ورود قدرت‌های بزرگ به آن و مشخصاً روسیه و آمریکا بود. روسیه با حمایت از جریان روس‌گرا عملاً بخشی از خاک اوکراین را به خود ملحق کرد که آمریکا در مواجهه با این اقدام روسیه صرفاً توانست تحریم‌هایی چند علیه روسیه وضع کند (غلامی، ۱۳۹۳).

اوکراین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به استقلال رسید. اوکراین از نظر مساحت دومین کشور بزرگ اروپاست که دشت‌های گسترده و باروری برای کشاورزی

و در بخش‌های شرقی کشور چندین مجموعه متمرکز صنعتی دارد. با اینکه ریشه‌های تاریخی اوکراین و روسیه قرابت فراوانی دارند، بخش غربی این کشور خود را به همسایگان اروپایی‌اش و به‌خصوص لهستان نزدیک احساس می‌کند و احساسات ملی‌گرایی در این بخش نیرومندتر است. اوکراین از آن زمان تا به امروز بین برقراری رابطه‌ای نزدیک‌تر با اروپای غربی و از سوی دیگر همسویی با روسیه که بخش اعظم انرژی مورد نیاز آن را تأمین می‌کند، در نوسان بوده است. جمعیت چشمگیری از مردم اوکراین روس‌تبارند یا زبان اصلی آنها روسی است. نفوذ روسیه در مراکز صنعتی در شرق کشور و در منطقه کریمه، جمهوری خودمختاری در حاشیه دریای سیاه که تا سال ۱۹۵۴ بخشی از روسیه بود، قوی‌تر است. ناوگان نیروی دریایی روسیه در دریای سیاه بنادر کریمه مستقر است. تاریخ روابط بین‌الملل بارها تجاوز روس‌ها را به شبه‌جزیره کریمه در ورق‌پاره‌های خود به ثبت رسانده است (خسرو شاهین، ۱۳۹۳: ۱۶۹). منطقه کریمه در عین حال سرزمین تاتارهای کریمه است که استالین آنها را به همکاری به آلمان نازی متهم کرده و در پایان جنگ جهانی دوم به آسیای میانه تبعید کرد. از دهه ۱۹۸۰ میلادی بیش از ۲۵۰ هزار نفر از این اقلیت قومی به زادگاه پدران خود در کریمه بازگشته‌اند.

ظرفیت‌های اجتماعی اوکراین به ضرورت ماهیت و چینش، چارچوبی را شکل داده‌اند که به‌شدت استعداد تنش‌های پدیده داخلی و اثرگذاری و مداخله خارجی را متجلی ساخته است. این کشور به لحاظ ویژگی‌های فرهنگی کثیری از ساکنان در شرق کشور قرابت شناختی با روسیه دارند، درحالی‌که اهالی مناطق غربی کشور خصلت‌های هویتی اروپایی و آنگلو ساکسون را پذیرا هستند. روس‌تبارها در مرزهای جنوبی و شرقی کشور کثرت حضور دارند، درحالی‌که در مناطق غربی سرزمین اوکراینی‌ها ساکن هستند. قلب صنعتی کشور در نواحی شرقی کشور متمرکز است، در صورتی‌که در قسمت غربی این توانایی اساساً نامحسوس است. ناوگان دریای سیاه روسیه در جغرافیای خودمختار کریمه در منتهی‌الیه جنوب کشور قرار دارد و مجاورت جغرافیایی در شمال و شرق با روسیه عملاً اوکراین را در تیررس دائمی بزرگ‌ترین قدرت نظامی اروپا قرار داده است. نزدیک به ۷۰ درصد گاز مورد نیاز و مصرفی اوکراین از روسیه تأمین می‌شود، به‌اضافه اینکه این کشور در مسیر ترانزیت گاز روسیه به اروپا قرار دارد و از آن منابع مالی کسب می‌کند که به معنای حکمرانی مطلق روس‌ها در هنگام زمستان به اضافه فصل‌های دیگر بر مردم این کشور است. گستردگی و عمق حساسیت‌های اوکراین به رفتارها و نیت کرملین، به اعمال فشار شدید بر ساختار سیاسی کشور منجر شده است. از زمان استقلال در سال ۱۹۹۱ پرتلاوت‌ترین جنبه حیات در دومین کشور اروپایی از نظر وسعت، همانا ناکارآمدی گسترده، فساد فراگیر، منازعات فراوان درونی و بی‌ثباتی مزمن ساختار سیاسی باید در نظر گرفته شود (دهشیر، ۱۳۹۳: ۱۷۰).

در سال ۲۰۰۴، نخست‌وزیر ویکتور یانوکوویچ برندهٔ انتخابات ریاست جمهوری اعلام شد. این نتایج اعتراض مردم را به همراه داشت. مسموم شدن ویکتور یوشچنکو رقیب اصلی یانوکوویچ در جریان مبارزات انتخاباتی هم، بر آتش شک و کینهٔ طرفدارانش دمید و موجی از اعتراض و نافرمانی مدنی کشور را فراگرفت. در نهایت پس از حدود سه ماه اعتراض، دادگاه عالی اوکراین انتخابات را باطل کرد و انتخابات مجدد زیر نظر موشکافانهٔ ناظران داخلی و بین‌المللی برگزار شد. این بار یوشچنکو با اکثریت شکنندهٔ ۵۲ درصد رئیس‌جمهور اوکراین شد. این اعتراضات که با استفاده از نمادهای نارنجی‌رنگ همراه بود، به انقلاب نارنجی اوکراین معروف شد. (فروشانی، ۱۳۹۳)

یانوکوویچ نیز کاخ ریاست جمهوری را زیر نگاه سنگین دوربین‌های رسانه‌ها ترک کرد و رفت تا اپوزیسیون را شکل دهد. او پنج سال بعد دوباره در انتخابات شرکت کرد و این بار پیروز شد. اقدام دولت وی برای تقلب در انتخابات سال ۲۰۰۴ به جنبش اعتراضی گسترده‌ای انجامید که به سبب رنگ نمادین گروه اصلی مخالف دولت اصطلاحاً «انقلاب نارنجی» نام گرفت. اعتراضات گسترده، شورش رسانه‌های دولتی علیه حکومت و از هم پاشیدن دولت ائتلافی حاکم، در نهایت به برگزاری مجدد انتخابات با وساطت اتحادیهٔ اروپا منجر شد. یک ائتلاف شکننده از نیروهای مخالف لئونید کوچما حول رهبری ویکتور یوشچنکو، نخست‌وزیر سابق که در انتخابات به مقام ریاست جمهوری رسید، دولت را در دست گرفت. ویکتور یوشچنکو توانست برخی از اصلاحات دموکراتیک را به اجرا بگذارد، ولی به سبب وجود اختلاف نظر در افکار عمومی کشور و عدم تمایل غرب به تحریک روسیه، اقدامات مربوط به نزدیکی به اتحادیهٔ اروپا و پیمان نظامی ناتو بسیار کند شد. رقابت‌های ویکتور یوشچنکو و نخست‌وزیرش یولیا تیموشنکو به رویارویی شدید بدل شد و دولت تحت ریاست آنها نتوانست با پیامدهای بحران اقتصادی جهانی که از سال ۲۰۰۸ شروع شد، به خوبی مقابله کند. ویکتور یانوکوویچ از مخالفان آنها در «انقلاب نارنجی» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۰ به پیروزی رسید. او با سرعت سیاست خارجی و اقتصاد کشور را به سمت رابطه‌ای نزدیک‌تر با روسیه تغییر داد؛ آزادی بیان و مطبوعات را به شدت محدود کرد و تعدادی از مخالفان خود از جمله یولیا تیموشنکو را پس از محاکماتی که به اعتقاد منتقدان انگیزه‌های سیاسی داشتند، روانهٔ زندان کرد. دکتر هادی آجیلی در سمینار بررسی ابعاد بین‌المللی و منطقه‌ای بحران اوکراین، بر این باور است که از دلایل این بحران می‌توان به تفاوت فاحش بین شرق و غرب این کشور اشاره کرد. شرق اغلب روس‌گرا هستند و منافع اقتصادی و معیشتی ملت این منطقه از اوکراین بیشتر با روسیه گره می‌خورد و منافع غرب اوکراین بیشتر با اروپا گره خورده است.

این استاد روابط بین‌الملل به تکرر قومی، نژادی، زبانی و حزبی در اوکراین اشاره کرد و افزود: در اوکراین حزب و جریان غالب وجود ندارد و تکرر حزبی، نژادی و قومی مشهود است، از این رو جریانی که رأی می‌آورد، نشانه طرفداری اکثریت مردم نیست، بلکه آرای مبتنی بر این است که با کدام طرف روس یا اتحادیه اروپا هماهنگی صورت گرفته است که می‌توان به گفته‌های دکتر آجیلی در زمینه‌های پیدایش این بحران اشاره کرد.

در سوم اسفند ۱۳۹۲ پس از اعتراضاتی گسترده، وضعیت داخلی اوکراین دچار بحرانی بزرگ شد و در نتیجه، کاخ ریاست‌جمهوری توسط معترضان اشغال شد و ویکتور یانوکوویچ، رئیس‌جمهور طرفدار روسیه فرار کرد و پس از فرار او، پارلمان این کشور دستور آزادی یولیا تیموشنکو را صادر کرد که قبلاً به اتهام فساد مالی زندانی شده بود. خانم تیموشنکو که به هفت سال زندان محکوم شده بود، در فوریه ۲۰۱۴ از زندان آزاد شد.

پس از این بحران روسیه به بهانه محافظت از روس‌تباران شبه‌جزیره خودمختار کریمه، این منطقه را اشغال کرد. نیروهای روسی ابتدا به شکل سربازان نقاب‌دار و مسلح، ساختمان‌های دولتی و پایگاه‌های نظامی فرودگاه‌های این شبه‌جزیره را تصرف کردند، سپس هفت‌هزار نیروی نظامی وارد این شبه‌جزیره شدند و عملاً کنترل آن منطقه را به دست گرفتند. فردای آن روز، تعداد نیروهای روسی به پانزده‌هزار نفر افزایش یافت. مقامات روسی دلیل این مداخله نظامی را، حفظ حقوق شهروندان روس‌زبان شرق اوکراین، بیان می‌کنند.

در این میان روسیه که فعل و انفعالات سیاسی در اوکراین را تلاشی دیگر برای تشدید محاصره خود و حضور سیاسی و نظامی غرب در پشت مرزهای خود تلقی می‌کند، با حمایت از مخالفت‌ها در شرق اوکراین و تشدید ستیز میان اهالی منطقه و دولت کیف درصدد حفظ منافع ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خود تا حد ممکن است. این رویکرد روسیه در همان روزهای اول پس از برکناری یانکوویچ و با تصرف بحث‌انگیز شبه‌جزیره کریمه نمودی بارز یافت. این بحران به بحران بین‌المللی تبدیل شد که فضای دیپلماسی را تحت تأثیر قرار داد؛ از یک طرف آمریکا و اروپا از معترضان حمایت می‌کردند و از طرف دیگر، روسیه که منافعش در اوکراین به خطر افتاده بود، درصدد حفظ منافعش بود.

همه‌پرسی برای جدایی از اوکراین و پیوستن به روسیه در شبه‌جزیره کریمه در ۲۵ اسفند ۱۳۹۲ آغاز شد. این در حالی بود که روس‌تبارها بیش از ۶۰ درصد جمعیت کریمه را تشکیل می‌دهند! در همه‌پرسی کریمه از رأی‌دهندگان سؤال شده بود که مایل‌اند این جمهوری خودمختار به روسیه ملحق شود یا بازگشت به وضعیت پیش از قانون اساسی سال ۱۹۹۲ اوکراین را ترجیح می‌دهند. در پی شمارش آرای ریخته‌شده به صندوق‌ها در همه‌پرسی

بحث‌انگیز کریمه، مقام‌های انتخاباتی می‌گویند که بیش از ۹۵ درصد رأی‌دهندگان به نفع پیوستن به روسیه رأی داده‌اند (زمانی و نیکویی: ۱۳۹۴).

استدلالات حقوقی طرفین

پس از همه‌پرسی استقلال یا پیوستن به روسیه در شبه‌جزیره کریمه و پیوستن آن به روسیه بسیاری به مشکلات و چالش‌ها و پیامدهای حقوقی این امر توجه کرده‌اند. همه‌پرسی در خصوص جدایی کریمه از اوکراین و متعاقباً الحاق به فدراسیون روسیه، نتایجی را رقم زد که از قبل انتظار آن می‌رفت. اکثریت قاطع و شایان توجه مردم کریمه برخلاف این مسئله که کریمه به‌عنوان بخشی از دولت اوکراین باقی بماند، رأی دادند. دقیقاً روز بعد از همه‌پرسی، شورای عالی ملی کریمه استقلال کریمه را اعلام کرد و از کشورهای دیگر خواست کریمه را به‌عنوان کشور برخوردار از حاکمیت مستقل به رسمیت بشناسند؛ در همین زمینه ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه سند الحاق کریمه به روسیه را امضا کرد و در جلسه مشترک پارلمان روسیه، همه‌پرسی جدایی شبه‌جزیره کریمه از اوکراین را قانونی کرد و با تصمیم اوکراین به اعلام استقلال در زمان فروپاشی اتحاد شوروی شبیه دانست. آقای پوتین روز سه‌شنبه ۲۷ اسفند (۱۸ مارس) این همه‌پرسی را اقدامی قانونی و در راستای حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود دانست.

رئیس‌جمهور روسیه ولادیمیر پوتین اصرار داشته که نقش کشورش را در تحولات سیاسی اخیر کریمه با ارجاع به اصول حقوق بین‌الملل توجیه کند. به ادعای وی همه‌پرسی ۱۶ مارس ۲۰۱۴، اعلام استقلال کریمه از اوکراین و الحاق رسمی این شبه‌جزیره به فدراسیون روسیه، همگی مطابق حقوق بین‌الملل هستند. مقامات کریمه و روسیه به‌ویژه با استناد به نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص کوزوو درصدد موجه و مشروع جلوه دادن اقدامات خود براساس حقوق بین‌الملل هستند. شورای عالی کریمه در بیانیه‌ای در ۱۱ مارس ۲۰۱۴ اعلام کرد که کریمه با عنایت به منشور ملل متحد و کلیه اسناد بین‌المللی دیگر در این زمینه عمل کرده و تأیید و تصدیق وضعیت کوزوو از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری سازمان ملل در ۲۲ ژوئیه ۲۰۱۰ را مطمح نظر قرار می‌دهد.

در مقابل خود کشور اوکراین، اتحادیه اروپا، ایالات متحده و تعدادی از کشورهای دیگر اما آن را در تعارض با حقوق بین‌الملل می‌دانند. با توجه به اینکه حقوق بین‌الملل به‌طور اصولی هر نوع اقدامی را که تمامیت ارضی یک کشور را مورد تعرض قرار دهد، رد می‌کند و این حق را تنها در دو وضعیت به رسمیت شناخته است (اعلام استقلال مستعمرات از استعمارگران و جدایی‌خواهی مردمانی که در یک کشور تحت ستم قرار گرفته‌اند). در منشور

ملل متحد ماده‌ای که از این استدلال کریمه و روسیه دفاع کند، وجود ندارد. مورد کریمه منطبق با هیچ‌کدام از دو اصل مذکور نیست، نه مستعمره اوکراین بوده و نه مردمش تحت ستم و شرایط غیرانسانی تحمیل شده از سوی حکومت قرار گرفته‌اند (اردلان، ۱۳۹۳).

پیش‌نویس قطعنامه که توسط آمریکا و با پشتیبانی کشورهای غربی در شورای امنیت مطرح شد، رفراندوم پیوستن کریمه به روسیه را محکوم می‌کرد که این قطعنامه از طرف روسیه وتو شد. مجمع عمومی سازمان ملل نیز همه‌پرسی کریمه در ۷ فروردین ۱۳۹۳ را برای الحاق این شبه‌جزیره به روسیه غیرقانونی خواند و حمایت خود را از تمامیت ارضی اوکراین اعلام کرد. به این قطعنامه غیرالزام‌آور یکصد کشور رأی مثبت دادند و فقط یازده کشور با آن مخالفت کردند. در میان کشورهایی که رأی منفی دادند، از روسیه سفید، بولیوی، کوبا، کره شمالی، نیکاراگوئه، سودان، سوریه، ونزوئلا و زیمبابوه باید نام برد. پنجاه‌وهشت کشور هم به آن رأی ممتنع دادند.

آنها استدلال می‌کنند که این اعلامیه بدون حمایت نیروهای نظامی روسی از اقدامات جدایی‌طلبانه کریمه غیرممکن بود. تنها این واقعیت که نیروهای اوکراینی در کریمه از قدرت پیشروی بیشتری برخوردار نبودند و اینکه زیرساخت‌های عمومی به دست نیروهای طرفدار روسیه افتاده بود، برگزاری رفراندوم را تحقق بخشیدند، رفراندومی که اعلامیه استقلال بر پایه آن شکل گرفت. بنابراین، به‌سختی می‌توان ادعا کرد که این اعلامیه به استفاده از زور متکی نیست. براساس معیارهایی که در رأی مشورتی دیوان تبیین شد، چنانچه آن استفاده از زور غیرقانونی باشد، اعلامیه استقلال هم به تبع آن غیرقانونی خواهد بود.

این موضوع که آیا گروهی از مردم که به سبب تعلقات زبانی، نژادی یا قومی از بقیه ساکنان یک کشور متمایزند، حق جدا شدن از آن کشور را دارند یا نه، موضوعی بحث‌برانگیز در حقوق بین‌الملل است. این امر در لوایحی که ۳۵ کشور از مناطق مختلف جهان همان‌طور که شرح داده شد در جریان رسیدگی دیوان دادگستری لاهه به موضوع اعلام استقلال کوزوو از یوگسلاوی سابق (صربستان) تقدیم داشتند، به‌خوبی آشکار شد. دیوان بنا به درخواست مجمع عمومی سازمان ملل متحد رأی مشورتی خود را درباره انطباق اعلام استقلال کوزوو با حقوق بین‌الملل در ژوئیه ۲۰۱۰ صادر کرد.

لوایح کشورهای مزبور و نظریات پاره‌ای از قضات دیوان لاهه نشان می‌دهد که وقتی تصمیم استقلال با هماهنگی کشور مادر صورت بگیرد، مغایرتی با حقوق بین‌الملل ندارد. دو مثال این امر همه‌پرسی‌های استان کبک در کانادا در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و همه‌پرسی پیش روی اسکاتلند برای جدایی از بریتانیا در سپتامبر امسال است. با این حال، بیشتر اعلامیه‌های استقلال به دلیل اینکه یکجانبه و در تعارض با حاکمیت و تمامیت ارضی کشور مادر بوده‌اند، از

سوی کشورهای دیگر غیرقانونی و مردود شناخته شده‌اند. اعلام استقلال قبرس شمالی در ۱۹۸۳ و جمهوری سرپسکا در یوگسلاوی سابق در ۱۹۹۲ دو مثال آن هستند. در بحث‌های عمومی در خصوص کریمه، پوتین و سایر سیاستمداران و دیپلمات‌های بلندپایه روسیه دلایل حقوقی خود را براساس رجوع به موارد مشابه قبلی قرار داده‌اند.

مورد استقلال کوزوو از یوگسلاوی سابق به‌طور اخص ذکر شده است. مورد دیگر اعلامیه‌های استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا در سال ۲۰۰۸ است. حمله نظامی روسیه به گرجستان در آن سال بی‌تردید در صدور این اعلامیه‌ها نقش اساسی داشت. تحولات سیاسی اخیر کریمه با موارد ذکرشده متفاوت‌اند. در کوزوو، آلبانی‌تبارها براساس اطلاعات تأییدشده طی مدتی طولانی مورد ظلم و تبعیض دولت یوگسلاوی سابق بودند. در مورد اوستیای جنوبی و آبخازیا، حمله نظامی روسیه در پاسخ حمله نظامی اولیه گرجستان به بومی‌های روسی در آن دو جمهوری خودمختار بود. شایان ذکر است که این دو جمهوری خودمختار از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۲ به وضعیت خود به‌عنوان جزئی از گرجستان اعتراض جدی داشتند. برعکس، روس‌های کریمه علاقه‌ای به جدایی از اوکراین ابراز نکرده بودند. ظلمی که احتمالاً دولت اوکراین در مورد آنها اعمال داشت، بیش از ظلمی که بقیه مردم اوکراین از دولت خود دیده‌اند، نبوده است. اگرچه حقوق بین‌الملل پاسخی ساده و مقبول همه به این سؤال که چه زمانی یک گروه زبانی، نژادی یا قومی در یک کشور می‌تواند به‌صورت یکجانبه و قانونی اعلام استقلال کند ندارد، بی‌تردید دلایل حقوقی پوتین درباره اعلام استقلال کریمه و الحاقش به روسیه استحکام چندانی ندارد (محمودی، ۱۳۹۳). با توجه به بررسی رویه دولت‌ها به‌ویژه لوایحی که دولت‌ها در سال ۲۰۰۹ به دیوان بین‌الملل در قضیه رأی مشورتی کوزوو تقدیم کردند و سه رهیافتی که در بالا به‌طور خلاصه اشاره شد، چگونه می‌توان جدایی کریمه را از اوکراین و الحاق آن به روسیه را تبیین کرد؟ و جدایی یکجانبه کریمه از نظر حقوق بین‌الملل چه جایگاهی دارد؟ برای تحقیق و تشریح جدایی کریمه از اوکراین به‌طور خلاصه به رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کوزوو می‌پردازیم.

رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کوزوو

در ابتدا دیوان به وجود اختلاف نظر شدید دولت‌ها در این خصوص اشاره کرد که آیا گروه‌های ملی و قومی از حق جدا شدن یکجانبه در وضعیت‌های غیراستعماری برخوردارند یا خیر؟ در این خصوص که آیا حق تعیین سرنوشت، خارج از زمینه سرزمین‌های غیرخودمختار و مردمان تحت اشغال بیگانگان، به بخشی از جمعیت دولت‌های کنونی، حق جدا شدن از آن دولت را می‌دهد یا خیر، شرکت‌کنندگان در رسیدگی‌های مربوط به این قضیه، دیدگاه‌های کاملاً متضاد

و متفاوتی داشته و هر یک موضع خاص خود را در این موضوع داشتند. همچنین در این مورد که آیا در حقوق بین‌الملل حق «جدایی چاره‌ساز» وجود دارد یا خیر و اگر این حق وجود دارد با چه شرایطی پدیدار خواهد شد، اختلاف نظرهای مشابهی وجود داشت.

دیوان به‌طور کلی معتقد است که پرسش طرح‌شده از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص آثار حقوقی اعلامیه یا کسب وضعیت دولت از جانب کوزوو نیز آثار حقوقی شناسایی کوزوو از سوی دیگر دول، سخنی به میان نمی‌آورد (میرعباسی و میرکلانی، ۱۳۹۱: ۱۴۹).

با مطالعه و بررسی رأی مشورتی و آرای جداگانه و مخالف قضات می‌توان به وجود سه رهیافت کلی در این زمینه اشاره کرد که در ذیل برخی از این رهیافت‌ها نیز نظریاتی متفاوت وجود دارد که هر یک از سه رهیافت کلی را در گفتاری مجزا بررسی می‌کنیم.

ممنوعیت مطلق جدایی طلبی

تنها یکی از قضات دیوان با رهیافت مذکور همراه بود. در واقع از بین چهار قاضی که با بخش اجرایی رأی مشورتی (عدم مغایرت بیانیه استقلال کوزوو با مقررات حقوق بین‌الملل) مخالف بودند، تنها قاضی کوروما به‌صراحت از رهیافت ممنوعیت مطلق جدایی طلبی در زمینه غیراستعمارزدایی حمایت کرد. وی در نظریه جداگانه خود نوشت: حقوق بین‌الملل به گروه‌های قومی، زبانی یا مذهبی حق جدا شدن از سرزمین یک دولت را که بخشی از آن دولت هستند، بدون رضایت آن کشور و به صرف تقاضای آن گروه نمی‌دهد. پذیرش هر نتیجه‌ای غیر از این و دادن اجازه به گروه‌های قومی، زبانی یا مذهبی به اعلام استقلال و جدایی از سرزمین دولت مادر، خارج از زمینه استعمارزدایی رویه‌ای بسیار خطرناک ایجاد می‌کند. رأی دیوان به‌عنوان راهنما و دستورالعملی برای گروه‌های تجزیه‌طلبی در سراسر جهان درخواهد آمد و ثبات حقوق بین‌الملل را به‌شدت به خطر خواهد انداخت.^۱

همان‌طور که اشاره شد، تئوری ممنوعیت کامل جدایی یکجانبه معتقد است که مقررات حقوق بین‌الملل معاصر به هیچ توجیه و بهانه‌ای به قسمتی از سرزمین یک دولت اجازه نمی‌دهد که بدون رضایت دولت مادر جدا شود و اعلام استقلال کند. از جمله اصل تمامیت ارضی حتی در موارد نقض شدید مقررات حقوق بشر تعرض ناپذیر باقی می‌ماند. به اعتقاد این دسته از دولت‌ها، حقوق بین‌الملل در خصوص مسئله تشکیل دولت حاوی حکم است و تشکیل دولت‌ها در حقوق بین‌الملل، موضوع حقوقی نیز است. در مواردی تشکیل دولت به‌مثابه حق جلوه‌گر می‌شود؛ آنجا که سرزمینی مستعمره به‌دنبال استقلال است. در مورد

1. Dissenting Opinion of Judge.koroma, para. 4.

اوکراین باید گفت کریمه بدون رضایت حکومت مرکزی تصمیم به جدایی گرفته است که با توجه به این تئوری در تناقض آشکار با حقوق بین‌الملل و حاکمیت داخلی است و تصمیم روسیه در مورد الحاق کریمه که جزئی از کشور مستقل اوکراین است، بدون رضایت آن کشور نقض آشکار حقوق بین‌الملل است. آنچه معمولاً در تعیین قانونی بودن یک الحاق نقش اساسی دارد، رضایت کشور مادر است و نه خواسته سیاسی مردم منطقه الحاق شده.

حق جدایی چاره‌ساز

همان‌گونه که گفته شد، این تئوری بر این ادعا استوار است که در نظام حقوق بین‌الملل معاصر، حق تعیین سرنوشت در زمینه غیراستعماری اصولاً باید در جنبه داخلی آن اعمال شود و تمامی گروه‌های مختلف قومی، مذهبی و زبانی ساکن در یک سرزمین حق دارند به‌صورت برابر در اداره امور عمومی آن کشور شرکت کرده و حق تعیین سرنوشت خود را در چارچوب همان واحد سیاسی اعمال کنند. اما گروه‌های مذکور حق جدا شدن یکجانبه از کشور مادر را ندارند و حقوق بین‌الملل اصولاً از تمامیت ارضی دولت‌ها حمایت می‌کند. با وجود این، اگر دولتی از اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی گروه‌های اقلیت ممانعت به‌عمل آورد و به‌صورت سیستماتیک علیه آنان تبعیض روا دارد و در اداره امور کشور از مشارکت آنان جلوگیری به‌عمل آورد و به‌ویژه اگر اقدام به تعقیب، آزار و اذیت و کشتار جمعی آنان کند، نظام حقوق بین‌الملل از حاکمیت و تمامیت ارضی چنین دولتی حمایت نمی‌کند و برای گروه‌های تحت ستم، حق جدا شدن از کشور مادر پدیدار می‌شود.

در رأی مشورتی کوزوو، قاضی ترینیداد و قاضی یوسف به‌صراحت از وجود تئوری جدایی چاره‌ساز در حقوق بین‌الملل حمایت کردند. با وجود این، هر کدام از این قضات با رویکردی متفاوت از این تئوری حمایت کردند و در نتیجه هر کدام جداگانه نظریه جداگانه‌ای صادر کردند. قاضی یوسف معتقد است که حقوق بین‌الملل از تجزیه دولت‌های حاضر حمایت نمی‌کند و به حفظ ثبات داخلی کشورها و حفاظت از آنها در برابر مداخله و تجاوز خارجی توجه دارد، اما در عین حال با توسعه هنجارهای حقوق بشری، بر حفظ این حقوق و تأمین رفاه مردم به‌ویژه حمایت از افراد در برابر ارتکاب جنایت و در معرض تبعیض قرار گرفتن نیز اهمیت می‌دهد و بر این اساس تعهداتی برای دولت‌ها در برابر مردم ایجاد شده است که حق تعیین سرنوشت به‌ویژه در مفهوم پسااستعماری یکی از آن حقوق است. در خصوص این تئوری نیز اطلاعات عمومی موجود در مورد جمعیت روسی‌تبار کریمه حاکی از آن است که این جمعیت از سوی دولت اوکراین مورد تعرض و تبعیض گسترده نبوده‌اند. برعکس، در حیات سیاسی جمهوری خودمختار کریمه نقشی فعال و مؤثر داشته‌اند. ظاهراً علت اصلی

صدور اعلامیه استقلال، تمایل سیاسی آنها به الحاق به روسیه بوده است. چنین دلیلی اغلب برای جدایی قانونی از کشور مادر کافی نیست. از جمله این موارد زمانی است که گروهی از مردم به دلیل تعلق زبانی، نژادی و قومی به‌طور پیوسته از شرکت در حیات سیاسی کشور محروم شده و مورد تبعیض یا نقض آشکار و گسترده حقوق بشر واقع شده باشند. این ضابطه می‌تواند گاهی و با در نظر گرفتن همه مقتضیات حقوقی، در تعیین انطباق یک اعلامیه استقلال با حقوق بین‌الملل راهگشا باشد. ظاهراً علت اصلی صدور اعلامیه استقلال، تمایل سیاسی آنها به الحاق به روسیه بوده است.

سکوت حقوق بین‌الملل در زمینه غیراستعماری

هرچند دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی به‌صراحت اعلام داشت که بررسی معنا و حدود حق تعیین سرنوشت در این قضیه به سؤال مطرح‌شده ارتباطی ندارد و دیوان وارد این موضوع متنازع‌فیه نمی‌شود، خواسته یا ناخواسته در چند بند به بیان نکاتی پرداخت که ارتباطی مستقیم با موضوع جدایی‌طلبی و استقلال‌خواهی (حق تعیین سرنوشت) در زمینه‌های غیراستعماری دارد. شایان ذکر است که شاکله اصلی بندهای غیراجرایی رأی و دلایل مبتنی بر آن توسط پنج نفر از قضات نگارش شده بود. دیوان در رأی مشورتی مدعی است که رویه کلی دولت‌ها نشان می‌دهد که صدور بیانیه‌های متعدد استقلال در خلال قرون هجدهم، نوزدهم و اوایل قرن بیستم که در پاره‌ای موارد به تشکیل کشور انجامیده و اغلب با مخالفت مصرانه دولت مادر روبه‌رو بوده است، از سوی دیگر دولت‌ها معایر حقوق بین‌الملل شناخته نشده است و در دوران مزبور، رویه دولت‌ها به‌روشنی نشان می‌دهد که در حقوق بین‌الملل قاعده‌ای وجود نداشته است که صدور بیانیه استقلال را ممنوع بداند (ADVISORY OPINION.PARA.79).

در واقع پنج نفر از قضات (اودا، الخصاونه، برگنتال، آبراهام و گرین وود) که دلایل و مستندات اصلی رأی توسط آنان نگارش شده است، از این رهیافت حمایت کردند که در نظام حقوق بین‌الملل، حکمی در خصوص ممنوعیت بیانیه استقلال در وضعیت‌های غیراستعماری وجود ندارد، از این‌رو چون جدایی یکجانبه ممنوع اعلام نشده است، بنابراین مجاز خواهد بود. به‌عبارت دیگر، دیوان با اعلام اینکه اصل تمامیت ارضی به روابط میان دولت‌ها محدود می‌شود، از رهیافتی پیروی کرد که به موجب آن، گروه‌های جدایی‌طلب تعهدی به حفظ تمامیت ارضی دولت متبوع خود ندارند و نظر به اینکه تلاش آنان برای جدایی، ناقض مقررات حقوق بین‌الملل از جمله حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی آن دولت نبوده و در نتیجه ممنوع نیست، از این‌رو اقدام آنان مجاز خواهد بود. این مورد می‌تواند در مورد کریمه هم صدق کند.

نتیجه

به‌رغم احترام به حق حاکمیت ملی کشورها در سازمان ملل متحد با گذشت زمان و تحولات رخ داده در عرصه جهانی که توجه به حقوق بشر را افزایش داده است، سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل برای رعایت حقوق بشر توسط کشورها طی قطعنامه‌ها و اعلامیه‌ها به جنبه‌هایی از حق حاکمیت ملی کشورها پرداخته‌اند تا بدین‌وسیله صلح و امنیت جهانی را حفظ کنند.

با توجه به تئوری‌های اشاره‌شده در متن با توجه به تئوری ممنوعیت کامل جدایی یکجانبه در مورد اوکراین باید گفت کریمه بدون رضایت حکومت مرکزی تصمیم به جدایی گرفته است که با توجه به این تئوری در تناقض آشکار با حقوق بین‌الملل و حاکمیت داخلی است. از طرف دیگر، گروه دیگری از دولت‌ها بر این اعتقاد بودند که در حقوق بین‌الملل حکمی در مورد جدایی طلبی وجود ندارد یا به عبارت دقیق‌تر، حکمی در خصوص ممنوعیت جدایی موفق در نظام حقوق بین‌الملل دیده نمی‌شود و از این رو باید آن را مجاز تلقی کرد.

به موجب نظریه دیگری، اگر حکومت کشوری، حق موجودیت فیزیکی یا دیگر حقوق بنیادین گروه‌های اقلیت ملی، قومی و زبانی را انکار کند و آنها را از مشارکت مؤثر در اداره امور کشور محروم سازد و به صورت سیستماتیک علیه آنان، تبعیض روا دارد، در این صورت حق جدایی از آن کشور و تشکیل دولت مستقل برای گروه تحت ستم فراهم خواهد شد. در خصوص این تئوری نیز اطلاعات عمومی موجود در مورد جمعیت روسی تبار کریمه حاکی از آن است که این جمعیت از سوی دولت اوکراین مورد تعرض و تبعیض گسترده نبوده‌اند. برعکس، در حیات سیاسی جمهوری خودمختار کریمه نقشی فعال و مؤثر داشته‌اند.

ظاهراً علت اصلی صدور اعلامیه استقلال، تمایل سیاسی آنها به الحاق به روسیه بوده است. باید گفت چنین دلیلی اغلب برای جدایی قانونی از کشور مادر کافی نیست. از جمله این موارد زمانی است که گروهی از مردم به دلیل تعلق زبانی، نژادی و قومی به‌طور پیوسته از شرکت در حیات سیاسی کشور محروم شده و مورد تبعیض یا نقض آشکار و گسترده حقوق بشر واقع شده باشند. این ضابطه می‌تواند گاهی و با در نظر گرفتن همه مقتضیات حقوقی، در تعیین انطباق یک اعلامیه استقلال با حقوق بین‌الملل راهگشا باشد. ظاهراً علت اصلی صدور اعلامیه استقلال، تمایل سیاسی آنها به الحاق به روسیه بوده است.

در واقع، همان‌گونه که از رأی اخیر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه جدایی یکجانبه کوزوو می‌توان استنباط کرد، نظام حقوق بین‌الملل در خصوص جدایی یکجانبه، موضعی بی‌طرفانه دارد که در این مورد سکوت حقوق بین‌الملل دیده می‌شود. چون از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری «حدود اصل تمامیت ارضی به قلمرو دولت‌ها محدود می‌شود»

(advisory opinion, para80)، در واقع، دیوان، تلاش برای جدایی را اگر بدون مداخله خارجی انجام گیرد، مغایر مقررات حقوق بین‌الملل ندانسته است. اما در مورد بحران اوکراین قضیه فرق می‌کند، چون روسیه به بهانه محافظت از روس تباران شبه‌جزیره کریمه، این منطقه را اشغال کرد و پس از اشغال همه‌پرسی برگزار شد. الحاق قسمتی از یک کشور به کشور دیگر که می‌توان الحاق کریمه به خاک روسیه را با توجه به تئوری‌های بررسی‌شده در این چارچوب دید، در تناقض آشکار با حقوق بین‌الملل است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. اسعد، اردلان (۱۳۹۳). گفت‌وگو در مورد پیامدهای حقوقی پیوستن کریمه به روسیه، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح. <http://peace-ips.org>
۲. بیات، معصومه (۱۳۹۶)، رساله بحران اوکراین از منظر حقوق بین‌الملل، دانشگاه پیام نور مرکز تهران
۳. جمعی از نویسندگان (۱۳۹۱). حق تعیین سرنوشت در دولت‌های چندقومیتی، مرکز تحقیقات استراتژیک حزب دموکرات کردستان ایران.
۴. خسرو شاهین، هادی (۱۳۹۳). ماهنامه خبری تحلیلی در زمینه علوم اجتماعی و علوم انسانی، سال پنجم، ش ۲۴، ص ۱۶۹.
۵. دهشیار، حسین (۱۳۹۳). ماهنامه خبری تحلیلی در زمینه علوم اجتماعی و علوم انسانی، سال پنجم، ش ۲۴، ص ۱۷۰.
۶. زمانی، مسعود؛ و نیکوی، مجید (۱۳۹۴). «حق تعیین سرنوشت: بررسی جدایی کریمه از اوکراین از منظر حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ش ۷۳.
۷. غلامی، طهمورث (۱۳۹۳). اوکراین در رقابت روسیه و آمریکا، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، <http://peace-ips.org/>
۸. فروشانی، حسین، (۱۳۹۳)، رساله مشروعیت الحاق کریمه به روسیه از منظر حقوق بین‌الملل، دانشگاه پیام نور مرکز تهران
۹. موسی‌زاده، رضا (۱۳۸۹). سازمان‌های بین‌المللی. چ یازدهم، تهران: میزان.
۱۰. محمودی، سعید (۱۳۹۳). دانشگاه استکهلم، بحران کریمه و پیامدهای حقوقی برای روسیه، <http://www.internationallaw.blogfa.com/post-79.aspx>
۱۱. میرعباسی، سید باقر؛ و میرکلای، سید طه (۱۳۹۱). «نظام حقوقی بین‌المللی حاکم بر استقلال یکجانبه دول در آینه نظریه مشورتی ۲۰۱۰ دیوان بین‌المللی دادگستری و دیگر اسناد موجود؛ مشروعیت یا عدم مشروعیت؟»، مجله حقوقی دادگستری، سال ۷۶، ش ۷۷، ص ۱۶۷-۱۳۵.
۱۲. نوزانی، بهرام؛ و فرج‌زاده، سکینه (۱۳۹۰). «شورای امنیت سازمان ملل متحد و مسئله تعارض اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها با اصل حق حاکمیت ملی: مورد کوزوو»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، ش چهارم، ص ۲۳۶-۲۱۳.

ب) خارجی

13. Antonio Cassese (1995). "Self-Determination of Peoples: A Legal Reappraisal, Cambridge University Press, p.112.
14. Christian Tomuschat, " Self-Determination in a Post-Colonial World", in Modern Law of Self-Determination, Edited by Tomuschat, Dordrecht and Boston, 1993, p.11.
15. Georges Abi-Saab, " Conclusion", in Secession: International Law Perspective, p.474 (Marcelo Kohen, sv+c-2006). WC United Kingdom, para.43

16. James Crawford, *Creation of states in International Law*, Oxford, second edition, 2006, p.119; Antonio Cassese, *Self-Determination of Peoples: A Legal Reappraisal*, Cambridge University Press, 1995, pp.27-33.
17. John Chipman (1993). "Managing the Politics of Parochialism", *Survival*, 35(1), p: 151.
18. Report by Alain Pelle: p.108, para.43.
19. Report by Thomas M. Franck: "Opinion Directed at Question 2 of the Reference, in Bayefsky F. Anne, *Self-Determination in International Law: Quebec and Lessons Learned*, p.77, para.5.2.
20. Rosalyn Higgins, "Self-Determination and Secession" in *Secession and International Law*, edited by J. Dahlitz, United Nations, New York and Geneva, 2003, p.36.
21. Thomas D. Musgrave, *Self Determination and National Minorities*, Oxford Monographs in International Law, Clarendon Press: Oxford, 1997, p.181, noted in WC Albania, para.46; WC United Kingdom, para.39.
22. WC Bolivia, para.28; WS Iran, para.2.2 footnote 7.
23. WS Argentina, para.69.
24. WS Brazil, p.2; WS Venezuela, p.1; WS Libya, p.2; WS Bolivia, p.1; WS Russian Federation, para.76-78.
25. WS China, p.2.
26. WS China, p.8.
27. WS China, pp.3-4; WS Egypt, para.72.
28. WS Czech, p.7.
29. WS Egypt, para.28; WS Azerbaijan, para.23; WS Spain, paras.25-27.
30. WS Egypt, para.58; WS Spain, para.26; WS Iran, para.2.2 footnote 7.
31. WS Egypt, para.67.
32. WS France, para.4.2.
33. WS Islamic Republic of Iran, para.1.2; WS Russia, para.78.
34. WS Spain, para.26; WS Iran, para.2.2 footnote 7.
35. Advisory Opinion, para.79-80.
36. Cassese Antonio, "self – determination of people", PP. 27-33.
37. Crawford James, *The Creation of States in International Law*, Clarendon Press Oxford, 2006, p.390.
38. Declaration on principles of international law concerning friendly relation and cooperation among states in accordance with the charter of the united nation GA. Resolution 2625 (xxv), 24 october 1970.
39. Dissenting Opinion of Judge Koroma, para.7. Opinion of Judge Bennouna, para.53; Tomka, paras.28-35; Skotniko, paras.9-17.
40. Oppenheim, *International Law* (1992). Ninth edition, vol. 1, pp:161-62.
41. Rosalyn Higgins, *Problems and Process: International Law and How we use it*, 1994, Separate Opinion of Judge Trindade, paras.175-176.
42. WS Argentina, para.70; WS Romania, para.97.